درس هفتصد و شصت و هفتم

کیفیت مسئلهٔ بداء

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

مطالبی راجع به کیفیت خلقت انسان که در مسئلهٔ عالم ذر مطرح هست با نقض و ابرام‌هایی که نسبت به این مطلب شده است وجود دارد و إن‌شاءالله آن مطلب را اگر خدا توفیق بدهد به هفتهٔ دیگر موکول می‌کنیم که در این هفته به مسئلهٔ بداء بپردازیم چون در مسئلهٔ ذر مطالب مختلف و آراء مختلفی هست و چه‌بسا تناقضاتی در بین گفتار بزرگان نسبت به این قضیه وجود دارد و خلاصه قضیهٔ عالم ذر یک بحث محل ابتلاء و پرپیچ و خمی است.

با توجه به آنچه که خدمت رفقا عرض شد در مسئلهٔ علم عنائی حق و سبقیت علم بر معلوم بالعرض که آن نحوه با آنچه را که در عالم اعیان مشاهده می‌شود اختلاف دارد و تحقق علم در ذات پروردگار که علم ذاتی است، آن تحقق با تحقق در عالم اعیان نسبت به عالَم بالفعل که همین عالَم خارجی است مسئله فرق می‌کند. آن قضیه خیلی

مطلب را روشن می‌کند یعنی مطالبی که در این مسئله گفته شد شاید دیگر چندان نیاز و لزومی برای طرح مسئلۀ ذر و عالم ذر نباشد فقط صرف یک تذکاری به آنچه را که از بزرگان نقل شده و از ائمه و معصومین علیهم‌السّلام نسبت به این مسئله گفته شده است و آیۀ قرآن هم بر این مسئله دلالت دارد.

﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدۡنَآ أَن تَقُولُواْ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنۡ هَٰذَا غَٰفِلِينَ﴾.[1]

این آیه دلالت بر تحقق یک عالم قبل از تحقق عالم اعیان دارد لذا با «إِذۡ» خداوند در اینجا تعبیر می‌آورد: ﴿وَ إِذۡ أَخَذَ رَبُّکَ مِنۢ بَنِیٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ﴾ گرچه بعضی‌ها مانند مرحوم علامه طباطبائی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ این مسئله را مربوط به عالم ذر به این کیفیت قرار نداده‌اند بلکه مربوط به همین خلقت اشیاء می‌دانند که این جزئی از ماده، از ظَهر یک فرد اخذ می‌شود و پس از تکمیل مراحل تکاملِ انواع به صورت انسان منفصل و

---

[1] . سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۶۷:
«و یاد بیاور زمانی را که پروردگار تو از بنی‌آدم از پشت‌هایشان ذریه و نسل آنها را خارج ساخت و ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری ما گواه بوده‌ایم اینکه شما در روز قیامت می‌گویید: حقاً ما از این پیمان غافل بوده‌ایم.»

مستقلّ دیگری درمی‌آید و در طول زندگی شواهد و قرائنی که دلالت بر ربوبیت دارد هم برای او پیدا می‌شود و هر کسی برای خودش ربوبیت حق را اعتراف و اقرار می‌کند.[1] این مطلب را به همین سیر عالم کون و سیر ظاهری اشیاء تصور کرده‌اند که البته جای ایراد هست و إن‌شاءالله بعداً این مطلب و قضیه ذکر می‌شود و عرض می‌کنیم که این مربوط به قبل از خلقت اعیان خارجی است و سیاقِ آیه إباء از این مسئله می‌کند.

تقدم رتبی علت در مرتبهٔ علیت

این مطلب مربوط به عالم ذر است اما آنچه را که نسبت به مطلب عالم اعیان و علم باری خدمت رفقا عرض شد، این قضیه را خیلی روشن می‌کند. حالا در یک جمله مجملاً رفقا باید بدانند که مسئلهٔ عالم ذر و مسئلهٔ تحقق اعیان خارجی فقط این دو مرتبهٔ مترتّبه بر یکدیگر هستند، نه دو مرتبهٔ منفصل از یکدیگر. الآن ممکن است که دو مرتبه باشد؛ در مرتبهٔ علیت، علت تقدم رتبی دارد اما دیگر تقدم و

---

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به المیزان، ج ۸، ص ۳۰۶.

انفصال زمانی که ندارد ولی تقدم رتبی دارد.

من که الآن دستم را حرکت می‌دهم، این انگشترِ در دست من هم حرکت می‌کند. علت حرکت انگشتر، انگشت من است و این علت برای اوست. یعنی اول باید حرکت رتبتاً نه زماناً در انگشت پیدا بشود و بعد در انگشتر زیرا اگر شما این انگشتر را دربیاورید دیگر علتی برای حرکت انگشتر نیست ولی شما در مرتبهٔ زمانی حتی یک صدهزارم ثانیه هم نمی‌توانید بین حرکت أنامل و حرکت انگشتر انفصال قائل بشوید، این عقلاً محال و مستحیل است چون انگشتر با انگشت باهم توأم هستند و دیگر چطور ممکن است که حرکت، حرکتِ [منفصل و مجزایی باشد]؟!

ذهن ما نسبت به مسئلهٔ علیت یک مقداری باید تصحیح بشود یعنی بیش از یک مقدار!! یک دو سه مقداری باید نسبت به [مسئلهٔ علیت تصحیح بشود]!! ما در مرتبهٔ علیت و معلولیت و قاعدهٔ علیت یک تفاوت فاحشی را مشاهده می‌کنیم و می‌خواهیم آن تفاوت را در زمان پیاده کنیم درحالی‌که این غلط است و مسئلهٔ زمان اصلاً به‌طورکلی در دائرهٔ علیت

قرار ندارد. به‌محض تحقق علت، معلول هم متحقق است و یک صدهزارم ثانیه هم بین آنها فاصله نیست گرچه او علت برای این باشد.

خود این یک بحثی است که اگر انسان به مرتبهٔ علیت خوب توجه کند و برسد، خودبه‌خود خیلی از اشکالات حتی بدون فکر هم برای او روشن و واضح می‌شود. فقط چون ما از نقطه‌نظر غلبهٔ اوهام و تخیلات و حسّ ظاهر، محکوم این غلبه و این تخیلات و توهمات هستیم و با زمان و مکانیات بیشتر انس داریم تا با ماوراء زمان و مکان و ماوراء طبیعیه، از این نقطه‌نظر قاعدهٔ علیت را هم می‌خواهیم داخل در همین قواعد زمانیات و مکانیات کنیم درحالی‌که جایی برای او در اینجا نیست. حالا إن‌شاءالله نسبت به آن مطلب می‌رسیم و راجع به آن صحبت می‌کنیم.

جایگاه بداء در روایات و تاریخ

صحبت در این جلسه راجع به مسئلهٔ بداء است. ما روایات نسبت به این مسئله زیاد داریم. قبل از اینکه بخواهد بحث روایی مطرح شود، خب کسی از این مطلب خبر ندارد و اصلاً مردم نمی‌دانند بداء

یعنی چه! بله اصلاً اطلاعی ندارند که مثلاً بداء به چه می‌گویند یااینکه آیا در دین و شریعت اثری از این مسئله هست یا نیست و جایگاه بداء در این مسئله چطور است و چطور می‌توانیم این قضیه را حل کنیم؟! ولی وقتی که ما به روایات و به تاریخ مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که یک هم‌چنین مطلبی وجود دارد.

فرض کنید که در قضیهٔ حضرت اسماعیل فرزند امام صادق علیه‌السّلام می‌بینیم که بداء برای او حاصل شده و امامت به موسی بن جعفر علیهماالسّلام رسید.[1] حالا در آنجا اگر باز یک شبهاتی باشد اما در قضیهٔ امامت امام عسکری علیه‌السّلام و برادرشان که در بلد در نزدیکی سامراء مدفون هستند، در آنجا داریم که امام علیه‌السّلام به امام هادی علیه‌السّلام می‌فرمایند: «**یا بُنَیَّ أحدِث لِهِ تَبارکَ و تَعالَی شُکراً فَقد أحدثَ فیکَ أمراً.**»[2]

این در اینجا حکایت از یک مسئلهٔ مهمی می‌کند! این قضیه چیست و تجدید شکر و احداث شکر به

---

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ٦٩؛ توحید، شیخ صدوق، ص ٣٣٦؛ مطلع انوار، ج ۶، ص ٣٩٧ و ٣٩٨.

۲. الکافی، ج ۱، ص ٣٢۶.

چه جهت است؟ مگر مسئلۀ امامت امام عسکری یک مسئلۀ ازلی و ابدی نبوده است؟! چطور ممکن است که مسئلۀ امامت مسئلۀ تجددی و حدوثی باشد که حضرت می‌فرمایند: «**یا بُنَیَّ أحدِث لِلّهِ تَبارکَ و تَعالَی شُکراً فَقد أحدثَ فیکَ أمراً.**» که این حکایت از بداء در این قضیه می‌کند یا حداقل شبهه در این مسئله دارد یااینکه ما در اینجا روایاتی داریم که عمر یک شخص فلان‌قدر بوده است و او با یک صلۀ رحم عمر خودش را [افزایش می‌دهد] و بداء در موت و فوت او اتفاق می‌افتد. یا با یک صدقه رفع این مسئله می‌شود[1] یا برّ به والدین[2] و امثال‌ذلک موجب وقوع بداء در مسئلۀ قضاء و قدر می‌شود. چطور می‌شود که این مسئله تصور بشود؟! البته یک مطلبی هست که باز با توجه به آن مقدمات مطالبی که در مسئلۀ اراده و مشیت پروردگار و علم عنائی عرض کردیم، دیگر در اینجا مسئله حل است یعنی همۀ اینها به امّهات مطالبی که ما در آنجا گفتیم برمی‌گردد و نباید

---

[1] . وسائل الشیعة، ج ١٦، ص ٣٠٥.

[2] . تفسیر العیاشی، ج ٢، ص ٢٠٨؛ مستدرک الوسائل، ج ١٢، ص ١٧٣؛ مطلع انوار، ج ۴، ص ۵٣٠.

جای [اشکال وسؤال باشد].

اگر کسی الآن از شما بخواهد این مطلب را بپرسد، شما باید بتوانید پاسخ بدهید. حالا ما دیگر زحمت شما را کم می‌کنیم و خودمان به ورّاجی‌های خودمان ادامه می‌دهیم!! ولی برحسب ظاهر و روال قضیه دیگر همه باید بدانند که خود مسئلهٔ بداء در قانون علیت، همهٔ اینها در همان علم عنائی قرار دارد و این‌طور نبوده که ارادهٔ پروردگار به یک امری تعلق بگیرد و بعد بخواهد آن اراده تغییر و تحول پیدا بکند. این مسئله از جهات مختلفی باطل است.

بداء عبارت از تبدّل طور

کمترین چیزی که بشود راجع به مسئلهٔ بداء در اینجا گفته بشود این است که بداء عبارت از تبدّل طور و تبدل یک صورت به صورت دیگر و تبدل یک مشیت به مشیت دیگر است؛ یعنی همان امر قضائی و امر غیرمبرم پروردگار نسبت به یک مسئله به‌واسطهٔ قضاء و قدر جزئی به یک صورت تحقق خارجی برمی‌گردد که آن صورت تحقق خارجی عبارت از همان امری است که در آن بداء پیدا شده است. یعنی فرض کنید که توقع بر این بوده که مسئله

به این کیفیت جلو برود، یک‌مرتبه [قضیه تغییر می‌کند].

انسان اتفاقاً خودش در این دنیا هم خیلی از اوقات می‌بیند! یعنی خیلی از مسائل برای خود انسان هم [پیش می‌آید] فرض کنید یک مریضی هست که هر کسی او را نگاه می‌کند [می‌گوید که] او دیگر تا یک هفتهٔ دیگر می‌میرد. یعنی وضعیت او یک وضعیتی هست که به این کیفیت است. یااینکه [می‌گویند که] بابا این خیلی دیگر بماند یک ماه دیگر است یااینکه فرض کنید بیمار سرطانی است و مثلاً اطباء گفته‌اند که او فوقش بماند سه ماه بیشتر نمی‌تواند ریه‌اش دوام بیاورد.

یکی از افراد بود که از اقوام ما هم بود. او ریه‌اش را عمل کرده بود و یکی‌اش را برداشته بود و آن یکی هم فیه ما فیه بود و معلوم نبود که چه وضعی دارد. گفته بودند که اگر او بتواند دوام بیاورد، نهایتش سه ماه [زنده هست]. دیگر بچه‌هایش تقریباً خودشان را آماده کرده بودند که تا سه ماه دیگر این بنده خدا فوت می‌کند.

بعد یکی می‌گوید که آب‌وهوای او را عوض کنید. در طهران بودند وضع طهران هم که [معلوم است] او را در این دَرکه بردند. اتفاقاً ما چند مرتبه به دیدنش رفتیم، سالی یک دفعه را برای دیدنش می‌رفتیم. آن سه ماهی که اطباء گفته بودند که نهایتش سه ماه طول می‌کشد، یازده سال طول کشید! این را بداء می‌گویند!! می‌گفتند که خیلی دوام بیاورد، سه ماه زنده است! حالا آن درکه چه هوایی داشته است! هوای درکه خیلی خوب است، آبش هم خوب است، آب و هوایش هم خوب است و همه‌اش خوب است! البته دهِ ما هست! دهِ اباء و اجدادی ما هست، ما درکه‌ای هستیم. خیلی آب و هوایش خوب است. الآن که خیلی بهتر هم شده است. شنیده‌ام می‌گویند که خیلی آب خوبی به‌دست آمده و زلال و خیلی مصفا شده است. خلاصه جای خیلی خوبی برای سکونت شده و از سابق بهتر شده است. این دیگر تغییر و تحولات جوّی است. خب الآن این سه ماهی که اطباء گفتند، یازده سال شد. هر کسی می‌آمد می‌گفت که عجب این نمرده است؟! این نمرده است؟! این نمرده است؟! ای بابا! زنده

است بابا! بیچاره دارد نفس می‌کشد و غذا می‌خورد و می‌نشیند.

دوباره می‌گویید که همه منتظرند هنوز نمرده است؟! نه، یک سال اول رد شد و سال دوم را رد کرد. عجب جانی دارد!! سال سوم را هم ... این همین بداء است! منتها تعبیر به این آورده نمی‌شود. خب خیلی از این مسائل اتفاق می‌افتد.

مرحوم پدر ما ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌گفتند که یکی از بزرگان در نجف بود و مریض شده بود، یکی دیگر برای عیادتش رفته بود و نگاه کرد دید این تا صبح می‌میرد و تا صبح دیگر خیلی وقتی ندارد. شروع کرد نصیحت کردن که انسان باید از دنیا دل بکند و حالا که در حال رفتن هستی خلاصه دیگر راحت باش، دلت را پاک کن، از هر کسی مسئله داری ببخش و خلاصه با هر کسی اختلاف داری در دلت حل کن. شروع کرد گفتن و نزدیک اذان صبح شد، او خوب شد و این یکی مُرد!!

همین شخص که تا صبح داشت برای این نصیحت می‌کرد، یک‌دفعه دیدند می‌گوید که آی

دلم! تا رفتند دکتر بیاورند ـ دکتری در آن موقع نبود! دکتر نبود و بیطار بود! ـ یک‌دفعه این شخص افتاد مُرد و آن شخص [مریض] هم خوب شد و سال‌های سال زندگی کرد!! معلوم شد این تا حالا داشته برای خودش نصیحت می‌کرده است!

خب این بداء می‌شود. تصور بر این است که این تا صبح می‌میرد و حالش هم این را نشان می‌دهد و این هم سُر و مُر و گنده ماشاءالله، بَه حرف می‌زند و چنان روی دور افتاده که پایین هم نمی‌آید و خوب است!

اما اگر به او می‌گفتند که صبح می‌میری، زبانش بند می‌آمد!! این چون به خودش امیدوار بود که حالا حالاها سی چهل پنجاه سال زنده است، خوب ماشاءالله بلبل‌زبانی‌اش گرفته بود والاّ اگر به او می‌گفتند که بابا خودت صبح می‌میری [از ترس به لکنت می‌افتاد]. او می‌نشست نصیحتش می‌کرد که ببین! آدم باید از دنیا دل بکند و تعلقش را کنار بگذارد!

فرق بین ما و اهل معرفت

خیلی عجیب است! فرق بین ما و اهل معرفت

این است که آنها وقایع را باور کرده‌اند اما ما باور نکرده‌ایم. اینکه این‌قدر بلبل زبان هستیم و این‌قدر برای مردم خوب حرف می‌زنیم ماشاءالله ماشاءالله، فلان، عالی، خوب، فصیح و بلیغ حرف می‌زنیم اما وقتی که خلاصه یک واقعیتی برای خودمان پیدا می‌شود دستانمان شروع [به لرزیدن] می‌کند. اینها همه‌اش به‌خاطر این است که مطالب را باور نکردیم و حقایق را باور نمی‌کنیم. باور یعنی به جان بنشیند و به واقعِ ما بنشیند و وقتی که به ما بگویند که آقا امشب ساعت هفت خلاصه شما رفتنی هستید، یک‌دفعه پر دربیاوریم و [بگوییم که] جدی می‌گویی؟! راست می‌گویی؟! چه کسی گفته؟! دنبالش را بگیریم نکند خبر دروغ از آب دربیاید و...!

اگر این‌طور بود معلوم می‌شود که نه! یک‌طوری مسئله به جایی بند است اما اگر گفتند که ساعت هفت می‌میری، یک‌دفعه الآن افتاد مرد، دو ساعت هم اصلاً زودتر خودش به استقبال عزرائیل رفت به‌جای اینکه او بیاید!! اینها معلوم است که نه، قضایا

باور نشده است.

عرفی بودن مسئلهٔ بداء

این مسئلهٔ بداء یک مسئلهٔ عرفی است و یک قضیه‌ای است که در بین افراد به این کیفیت ظهور پیدا می‌کند و برای همه هم اتفاق می‌افتد. برای این حقیرِ فقیرِ سراپا تقصیر هم تا حالا اتفاق افتاده است.

پدر ما ـ خدا رحمتش کند ـ [نقل می‌کردند که] تو کوچک بودی و در نجف مریض شدی؛ از همین گرمازدگی‌هایی که بچه‌ها می‌گیرند و خلاصه آب بدن تمام می‌شود، شش ماه یا هفت ماهت بود و دیگر اصلاً آب بدنت تمام شده بود و چشمانت سفید شده بود و سیاهی‌اش رفته بود و یک شب من کنار خودم آوردمت، همان شبی که دیگر قرار بود بروی! مادرت هم این‌قدر خسته بود که اصلاً بیهوش شد! یعنی دیگر اصلاً توان نداشت.

و من آیساً مِن الحیاة بودم. فقط گفته بودند که همین‌طوری یک قاشق چای‌خوری آبی، قندآبی چیزی بریزید و حتی می‌گفتند که یکی دو مرتبه هم احساس کردم که مثل اینکه خلاصه رفتی یا برگشتی یااینکه قضیه چه بود، مثل اینکه ما به دنیا خیلی تعلق

داشتیم! طمع به دنیا!

تلمیذ: خدا به ما رحم کرده است!

استاد: می‌گفتند که یکی دو مرتبه هم در همان شب، تشنج پیدا کردی که ما گفتیم که دیگر رفتی. نمی‌دانم حالا چه کرده بودند.

بعد می‌گفتند که نزدیک اذان صبح یک‌دفعه دیدم که برگشت! خب معلوم بود که غیرعادی و یک‌دفعه بوده است [چون] اگر بچه‌ای که مریض است بخواهد خوب بشود تدریجی است اما یک‌دفعه دیدم انگار یک تحولی یا چیزی شد و برگشت. اینها یک چیزهایی است که اسمش بداء نیست ولی واقعیتش بداء هست که در بین مردم این مسئله وجود دارد.

شرعیه و متشرّعه نبودن قضیهٔ بداء

می‌خواهم این را عرض کنم که قضیهٔ بداء یک قضیهٔ شرعیه و متشرّعه نیست بلکه یک واقعیت عرفی است و یک واقعیتِ سنّت عرفیه و سیرهٔ عرفیه است نسبت به مسائل و قضایایی که مردم آن مسائل و قضایا را متوقّع هستند و پیش‌بینی می‌کنند و سیر آن مسئله و سیر آن قضیه مشخص است که به چه چیزی خواهد رسید و حتی قسم هم می‌خورند که

دیگر کار تمام است مثل همین مرگ مغزی‌هایی که الآن در بیمارستان‌ها هستند خب همهٔ اینها رفتنی هستند. البته اتفاق افتاده که مرگ مغزی بعد از شش سال برگشته است! این‌هم بوده است! بعد از چهار سال و بعد از شش سال و بعد از شش ماه برگشته است منتها خیلی به‌ندرت یک هم‌چنین مسائلی اتفاق می‌افتد اما الآن به‌طورکلی وقتی می‌گویند که کسی در مرگ مغزی رفت، یعنی دیگر تمام شد.

حرام بودن مثله کردن اعضای بدن فرد مرگ مغزی

لذا الآن حتی بعضی‌ها فتوای غلط هم می‌دهند که مثلاً می‌شود اعضای این شخص را درآورد! همهٔ اینها حرام است و تا وقتی قلب کار می‌کند، این حکم فرد زنده را دارد حالا اینکه بعضی از اعضایش کار نمی‌کند، خب نکند ولی مُثله کردن حرام است و اعضای او را برداشتن حرام است. از این کارهایی که الآن دارند انجام می‌دهند [حرام است].

این مرگ مغزی تا برای یک شخصی اتفاق می‌افتد، می‌گویند که همهٔ فامیل بیایند. اینکه می‌گویند: همهٔ فامیل بیایند یعنی مقصد مشخص است و سیر قضیه مشخص است. اگر یک وقتی

بچه‌اش خارج [از کشور] هست، می‌گویند که زود صدا کنید بیاید، زود صدا کنید بیایید یعنی مسئله مشخص است که دارد به چه سمتی می‌رود. یا فرض کنید [می‌گویند که] هر کسی او را ندیده بیاید ببیند. تلفن می‌کنند و می‌گویند که از ما یک وقتی گلایه نکنید.

همهٔ اینها چیست؟! یک‌دفعه می‌بینید صبح بلند شد نشست و گفت که گرسنه هستم و صبحانه بدهید! همه جیغ می‌کشند! اینکه جیغ می‌کشند و می‌گویند که وای چه شد! ـ البته بعضی‌ها ممکن است ناراحت بشوند! ممکن است بگویند که عجب! ای بابا دلمان را صابون زدیم این می‌میرد اما یک‌دفعه بلند شد زنده شد، مثل اینکه او می‌خواهد ما را کفن کند و تا ما را کفن نکند [نمی‌میرد]! ـ اینکه یک‌دفعه مثلاً می‌گویند که عجب و با یک حالت تعجبی می‌گویند، این همان بداء است! همان بدائی که در روایات و در احادیث داریم و حتی در آیات قرآن داریم این همان است. یعنی تصور یک امری که نسبت به آن امر شک و شبهه‌ای برای فردی نیست.

مقام و منزلت حضرت سید محمد پسر امام هادی علیه‌السّلام به حدّی بود که هر کسی که در مدینه بود می‌گفت که جانشین امام هادی، حضرت سید محمد است! یعنی به یک هم‌چنین وضعیتی بود. ایشان برادر بزرگ‌تر بودند، وضعیتشان، جلالتشان، کراماتی که از ایشان نقل می‌شود و خوارق عاداتی که از ایشان پیدا می‌شود و شاید هم ـ قطعاً، شاید نه ـ خواست خدا بوده بر اینکه حضرت عسکری علیه‌السّلام یک هم‌چنین بروز و ظهوری نداشته باشند به‌خاطر مسائل و مطالبی که شاید نسبت به قضایای خلفا به این کیفیت بوده است. وضعیت حضرت سید محمد به این کیفیت بوده که الآن همهٔ افراد می‌گفتند که امام بعدی اوست.

حضرت هادی علیه‌السّلام می‌توانستند بگویند که او امام نیست اما هر کسی می‌آمد حضرت سکوت می‌کردند، می‌خندیدند، تبسم می‌کردند و یا جواب نمی‌دادند. فقط شاید یک عدهٔ خاصی می‌دانستند. چون بالأخره همه قبلاً اسماء ائمه را می‌دانستند، یعنی شیعیان خالصِ اینها حداقل اطلاع داشتند.

آن کیفیت خود تصرّفات و ارتباط و معاشرت امام علیه‌السّلام با افراد هم، بر این شبهه و بر این تصور اضافه می‌کرد که حضرت سید محمد [امام] هست

اما یک‌مرتبه حضرت سید محمد در اینجا فوت می‌کنند و به رحمت خدا می‌روند. افراد همه شوکه می‌شوند! عجب! مگر قرار نبود ما دوازده‌تا امام داشته باشیم؟! مگر قرار نبود؟! پس چه شد؟! در ظاهر این [امام] بود، این به‌نظر می‌آمد، این‌طور جلوه داده شده بود، این‌طور تظاهر شده بود و به این کیفیت بود که [سید محمد امام بعدی است]!

کیفیت تحقق بداء

این نحوه حالی که برای افراد، اصحاب، حواریون و اشخاص مختلف پیدا شد و این فضایی که بر این جمع حاکم بود ـ دقت کنید! می‌خواهم در اینجا آن کیفیت بداء را خوب واضح روشن کنم که اصلاً بداء چطور تحقق پیدا می‌کند ـ و این فضایی که غلبهٔ بر اصحاب و بر اشخاص و بر شیعیان حتی شاید شیعیان در اطراف بلاد [حاکم بود] و تصور آنها هم این بود که بعد از امام هادی، حضرت سید محمد

است یا بعد از امام صادق به‌جای موسی بن جعفر، حضرت اسماعیل امام است که او هم خیلی جلالت قدر و امثال‌ذلک داشت. آن فضا خودش جزو تقدیر الهی است که همین فضای غالب بیاید و نگرش افراد و اصحاب و اطرافیان را نسبت به این مسئله متحوّل کند برای آن امر مخفی که نباید الآن رو بشود! نباید امر امام عسکری الآن رو بشود. قضیه قضیهٔ حضرت موسی است و نباید آن مسئله الآن ظهور بکند. این فضا می‌آید و شواهد با خودش می‌آورد، قرائن با خودش می‌آورد، کرامات با خودش می‌آورد، حضرت سید محمد از خودش خوارق عادات نشان می‌دهد و امام هادی هم جلوی او را نمی‌گیرد بعد یک‌دفعه می‌بینیم که عجب! آن‌وقت وقتش که رسید که باید حضرت سید محمد به رحمت خدا برود، می‌بینید آنجا مریض می‌شود و قبل از اینکه حتی بیاید و به پدر در سامراء برسد در بین راه وقتی که از مدینه می‌آید در آن بلد فوت می‌کند و به رحمت خدا می‌رود و افراد نمی‌گذارند که جنازه به سامراء برسد و از حضرت تقاضا می‌کنند که در همین‌جا دفن بشوند و حضرت همان‌جا را قبول می‌کنند و

می‌گویند که در همان‌جا در بلد دفن بشود که الآن محل رفت و آمد و زیارت افراد است.[1]

پس این مسئلهٔ بداء یعنی ظهور خارجی یک قضیه‌ای که نسبت به آن قضیه شاید اصلاً اجماع و اتفاق هم بر آن مسئله اقامه می‌شود. بعد یک‌مرتبه آن مشیّت باطنه و مخفیه و منطویه می‌آید ظهور پیدا می‌کند و به این کیفیت درمی‌آید.

تأثیر صدقات در بداء

ما نسبت به صدقات هم همین‌طور داریم مثلاً فرض کنید شخص مریض شده، یک‌دفعه اصلاً قضیه برمی‌گردد! یک شخصی دعا می‌کند و اصلاً این وضعیت او از این رو به آن رو می‌شود، این بداء می‌شود. صدقه‌ای می‌دهد اصلاً حالش متحول می‌شود. یک امری است که همه می‌گویند که این اتفاق خواهد افتاد مثلاً فلانی را اعدامش خواهند کرد، یک‌دفعه می‌بینید که حکم تبرئه‌اش صادر شد و او از آن اتهامی که به او وارد شده بود رهایی پیدا کرد. همهٔ اینها اموری است که در دائرهٔ این بداء قرار

---

[1] . المجدی فی أنساب الطالبیین، ج ۱، ص ۳۲۵.

می‌گیرد.

بنابراین باید نظرِ ما نسبت به بداء این باشد که بداء نه یک امری است که این امر فقط امر شرعی باشد و یا یک تقدیری باشد اول بر یک شخصی نوشته شده باشد ـ البته اگر خدا بخواهد روایاتش را جلسهٔ بعد خدمتتان عرض می‌کنم. خودتان هم امشب بروید ببینید، خوب است که با اطلاع بر آنها جلسهٔ بعد بیایید. ـ یک امری که واقع شده باشد، نوشته شده باشد، همین‌طور محتوم باشد و بعد یک‌مرتبه تغییر پیدا بکند و ارادهٔ خدا برگردد، به این کیفیت نیست! بلکه بداء عبارت از یک امر خارجی است، یک امری که در عالم خارج اتفاق می‌افتد. حالا اسمش بداء نیست و مردم به این بداء نمی‌گویند و امر غیرعادی می‌گویند، می‌گویند که عجیب، غیرعادی، خارق عادت، فوق عادت، اینها همان عبارة أخریٰ از همان بداء هست. همین مسئله در مسائل شرعی هم هست؛ در مسائل و جریان شرع؛ در جریان شریعت، امامت، ولایت و همین‌طور در سیر خلقت اینها به همین کیفیت وجود دارد. اگر این مطلب روشن بشود، آن‌وقت آن مطالبی که در شب

قدر داریم که خدایا اگر اسم مرا در اشقیاء نوشتی، امشب آن را محو کن، «**وَ اکتُبنی مِنَ السُّعَداءِ**»[1] این قضیه چطور می‌شود؟! این‌هم در همان راستا هست یعنی من در این وضعیتم، حالم، خصوصیتم، آنچه که از من مشاهَد است و ملائکه الآن از من می‌بینند اشقیاء است، در زمرهٔ اشقیاء است. خیال نکنید حتماً شقی کسی است که یک نیش از اینجایش بیرون آمده باشد و یکی هم از اینجا! نه، این‌طور نیست! شقی، آن کسی است که تا اینجا ریش دارد! دو وجب!

اینهایی که رفتند امام حسین علیه‌السّلام و همه را به قتل رساندند، اینها افراد ریش‌تراش نبودند! سه‌تیغه نکرده بودند که بر صورت‌هایشان ادکلن هم بمالند و پارافین و از این چیزها نه باباجان! اینها یک وجب ریش داشتند! ولی زیر هر موی ریششان یک شیطان خوابیده بود! یک شیطان در زیر هر موی محاسنشان خفته بود و بیدار بود! خفته بود یعنی استقرار پیدا کرده بود و اجاره کرده بود، اصلاً رفته بود آنجا مالک شده بود! و از همان‌جا به اینها خط و

---

[1] . إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۰۹.

فرکانس و علامت می‌داد؛ ﴿وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِهِمۡ لِيُجَٰدِلُوكُمۡ﴾[1] این است. برو این کار را بکن، برو آن کار را بکن، این را قبول نکن و این حرف را قبول نکن! عقل از آن‌طرف می‌گوید که چرا قبول نکنم؟! آخر این چه گناهی کرده است؟! از آن‌طرف هم می‌گوید که خب تو می‌خواهی بمانی یا نمی‌خواهی بمانی؟! مصلحت دنیایی تو چه اقتضایی می‌کند؟ هان! ﴿لَيُوحُونَ﴾ مدام به او می‌رسانند! مصلحت نظام چه اقتضایی می‌کند؟ نظامِ دنیایت [چه اقتضایی می‌کند]؟!

ـ خب این چه گناهی کرده؟ چرا داری به او دروغ می‌بندی؟

ـ باشد! الآن این مترتب بر این است و مترتب بر دروغ است، خب اشکال ندارد! وقتی که من می‌دانم خودم بر حق هستم، عیب ندارد یک دروغی را به یکی ببندم!

ـ عجب! آیا حق بودن تو بر دروغ بستن بر شخص دیگری متکی است؟! کجای این حق

---

۱. سوره انعام (۶) آیه ۱۲۱. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۳۲:
«و شیاطین به‌سوی دوستان خود خبر می‌دهند که با شما مجادله کنند.»

است؟! کجای این حق می‌شود؟! برای اینکه این مصلحت انجام بشود باید آن عمل خلاف و حرام انجام بشود دیگر آنجا حرام نیست! ﴿لَیُوحُونَ﴾! برایش استدلال درست می‌کنند! برایش دلیل شرعی می‌آورند! مرتیکه اگر این قضیه مربوط به خودت هم نبود همین‌طور استدلال می‌کردی؟! یا نه استدلالش طور دیگری بود؟! یقه‌ات را هم پاره می‌کردی؛ یقه‌ات را هم برای بعضی‌ها پاره می‌کردی!

وقتی که در شب قدر می‌گوییم: خدایا اگر مرا از اشقیاء قرار دادی یعنی این! یعنی اگر الآن نفس من یک نفس ابی از پذیرش حق است، خدایا همین امشب بیا عوضش کن و نفس متقبّلِ حق به‌جایش بگذار. تا حالا نفس نفسِ آبی است، بِکَ یا الله را می‌گوید ولی شیطان است! زیر هر مویش یک شیطان است! دروغ می‌گوید: بِکَ یا الله، دروغ می‌گوید: إلهی بِمحمدٍ، دروغ می‌گوید: الهی بِفاطمةَ. دارد دروغ می‌گوید! الهی بِفاطمةَ بعد هم بروی آن کارها را هم بکنی؟! إلهی بِعلیٍ بعد هم بروی آن کارها را بکنی؟ هان؟! این است؟!

لذا در آن شب قدر می‌گوید که خدایا اگر من از جملهٔ اشقیاء هستم بداء حاصل کن و عوض کن. این نفسی که تابه‌حال نفسی بوده که فقط جایی که مصلحتش بوده حق را گفته و آنجایی که به ضررش بوده دیگر [حق] نگفته است این نفس را برگردان و امسال طور دیگر قرار بده. آنجایی که به مصلحت و به ضررش است هردو به حق بگوید! جایی که بر منفعت و بر خلافش هست در هردو [حق] را بگوید. پس در شب قدر هم بداء می‌شود!

ملائکه نگاه می‌کنند [و می‌گویند که] این که تابه‌حال این‌طور بود پس او را جزو اشقیاء بنویس، مثل آن کسی که می‌گویند: الآن دارد می‌میرد اما یک‌دفعه می‌بینید آقا زنده شد! این را هم جزو اشقیاء بنویسیم، خدایا این وضعیتش و نفسش و حالتش این است. بعد خدا می‌گوید که نه! چون خودش واقعاً استغاثه کرده و واقعاً ملتجی شده و واقعاً ابتهال کرده، حالت او را برگردانید! آن ملائکه می‌آیند این نفس را برمی‌گرداند [آن‌وقت] آدم می‌بیند عجب! باز شد و انبساط پیدا کرد. دیگر می‌بینید راجع به این قضیه

که تابه‌حال گیر می‌داد اصلاً می‌گذرد! تابه‌حال گیر می‌داد! تابه‌حال نمی‌گذشت! برایش مشکل و سخت بود! حالا چه شد؟! ملائکه آمدند دست‌کاری کردند!

«**وَ اکثُبنی مِنَ السُّعَداءِ**» حالا در سعداء بیا و از سعداء شد.

لذا در این سال می‌بیند که ـ البته باید همت هم داشته باشد ـ فرق می‌کند و راحت است و حالش تا سال قبل فرق می‌کند. دست‌کاری ملائکه است! آنها آمده‌اند یک پیچ‌هایی را سفت کرده‌اند، یک پیچ‌هایی را شل کرده‌اند، یک پیچ‌هایی را اضافه کرده‌اند، یک پیچ‌هایی را برداشته‌اند و خلاصه اینها آمده‌اند فیزیک و متافیزیک را باهم مَچ و درست کرده‌اند تااینکه بتواند این دفعه این راه را برود. إن‌شاءالله تتمهٔ مطالب برای [جلسهٔ بعد بماند].

مرحوم پدرمان می‌گفتند که زمانی که ما انقلاب را در سنهٔ ۴۲ شروع کردیم ـ همراه با آقای خمینی بودند، ایشان و آقای خمینی و عده‌ای بودند. مرحوم علامه طباطبائی بودند، مرحوم آیةالله سید محمد

هادی میلانی در مشهد بودند، خیلی بزرگانی بودند، مرحوم مطهری و خیلی‌ها بودند. تصور ما ابتدائاً این بود که اول کسانی که ما را تأیید می‌کنند و اولین کسانی که ما را مساعدت می‌کنند و استقبال می‌کنند، طائفهٔ اهل علم هستند. اینها دیگر باید اوّلین باشند. اینها همین‌هایی هستند که قال الصادق و قال الباقر خوانده‌اند، اینها همین‌هایی هستند که مردم را در مساجد تبلیغ می‌کرده‌اند و امام جماعت بوده‌اند و منبر می‌رفتند. بسیار خب اینها باید اولین گروهی باشند که بیایند و قدم جلو بگذارند و همه‌چیزشان را بگذارند؛ مال، جان، عمر و همه‌چیز.

بعد می‌فرمودند: وقتی یک مدت گذشت، متوجه شدیم تنها کسانی که چوب لای چرخ ما می‌گذارند و سنگ جلوی پای می‌اندازند طایفهٔ اهل علم هستند! هیچ کسی جلوی ما سنگ نینداخت حتی ارتشی‌ها، نظامی‌ها، پاسبان‌ها و بی‌حجاب‌ها! حتی افرادی که خیلی نسبت به مسائل التزام ندارند و چه ندارند اما این افراد آمدند و کمر ما را شکستند! عبارت ایشان بود: کمر ما را شکستند!

البته چیزهای دیگر هم هست که حالا سر وقتش

[می‌گویم] بله! خب ببینید! ما داریم مسجد می‌رویم و نماز می‌خوانیم، چه‌کار می‌کنیم، منبر می‌رویم، صحبت می‌کنیم، این، این، این، اما هنوز قضیه پا نداده است و هنوز پایش نیفتاده و هنوز مسئله گیر پیدا نکرده است.

می‌گفتند که یک‌دفعه می‌دیدیم اقتضا می‌کرد این مساجد همه تعطیل کنند و با این جریانات و با این مسائل مخالفت کنند. اما فلان آقا می‌آمد، مخالفت داشت که نه‌خیر! چه کسی گفته است؟ مسجد باید باز باشد!

آن یکی می‌گوید، آن یکی می‌گوید! آن‌وقت همان زمان شاه، می‌آمدند از این قضیه سوءاستفاده می‌کردند و [می‌گفتند که] اینها خودشان باهم اتفاق ندارند پس خیلی مهم نیست و قضیه خیلی جدی نیست! می‌گفتند: خونِ‌دلی که ما برای این راه و برای این مسیر از این طائفه خوردیم، از هیچ کسی نخوردیم! خونِ‌دلی که خوردیم از هیچ کسی نخوردیم!

آن‌وقت شما خیال می‌کنید اشقیاء [چه کسانی

هستند]! وقتی ما بچه بودیم یک تابلوهایی می‌کشیدند که نمی‌دانم الآن هم هست یا نه! روز عاشورا در محلات می‌بردند شمر را می‌آوردند یک دانه عاج فیل برایش می‌گذاشتند و یک دم خرس هم برایش درست می‌کردند و یک شاخ گوزن هم می‌گذاشتند و این شمر می‌شد!

خولی هم یک‌طور دیگر! از آن زمان در ذهنمان بود که اشقیاء اینها هستند؛ دُم دارند، سُم، انیاب، اغوال و امثال‌ذلک دارند!

نه بابا! اینها یک طائفه‌اش هستند! طائفه‌های دیگر هم دارند که چنان مظلوم و هم‌چنین تبسم می‌کنند که... بله! با انسان تبسم می‌کنند و آدم خیال می‌کند که ﴿رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾[1] دارد با آدم حرف می‌زند! ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ﴾[2] جلوی آدم ایستاده است!

اما در دل این چه خبر است و در پس هر تبسم و

---

[1]. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۷. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۱:
«رحمت برای تمام عالمیان.»

۲. سوره قلم(۶۸) آیه ۴. امام شناسی، ج ۱۴، ص: ۱۹۹
«و حقّاً و حقیقةً تو بر اخلاق عظیمی استوار می‌باشی!»

خنده چه مسائلی نهفته است را فقط اهلش می‌فهمند! و با همین‌ها ما را فریب می‌دهند! بعد از یک مدت می‌فهمی ای ای ای کلاهی روی سر رفته که تا زیر ناف آمده ست! چون کلاه، کش می‌آید آقا! بعضی کلاه‌ها کش می‌آید!

أللهم صلّ علی محمد و آل محمّد